

مقایسه تطبیقی جغرافیای تاریخی فارس بر اساس دو کتاب نزهة القلوب مستوفی (قرن هشتم) و مختصر مفید مستوفی بافقی (قرن دهم)

رابیه بیدبرگ^۱

زهرا علیزاده بیرجندی^۲

چکیده

رویدادهای تاریخی علاوه بر بستر زمانی، در بستری جغرافیایی شکل می‌گیرند. بررسی نواحی مختلف در کتب جغرافیایی می‌تواند بیانگر نگاه و جهان‌بینی مؤلف به آن منطقه و هم اهمیت آن ناحیه باشد. فارس در قامت ایالتی با پیشینه چند هزارساله و فعال در عرصه سیاسی در طول تاریخ و دارای نقش واسطه‌ای در بحث اقتصاد و تجارت، جایگاهی مهم در بررسی‌های تاریخی دارد. مسئله این پژوهش نیز مقایسه تطبیقی جغرافیای تاریخی ایالت فارس بر اساس دو کتاب نزهة القلوب تألیف شده در قرن هشتم هجری و مختصر و مفید تألیف شده در قرن دهم هجری است. در این راستا پرسش اصلی پژوهش این است که فارس دوره ایلخانان و صفویان در این دو کتاب چگونه انعکاس یافته است؟ این پژوهش که با روش کتابخانه‌ای و با تطبیق این دو منبع، به شیوه توصیفی صورت پذیرفته، درصدد پاسخ‌گویی به سؤال فوق است. با نگاهی به جغرافیانگاری این دو دوره می‌توان فهمید حمدالله مستوفی به اهمیت فارس از باب جایگاه کلی آن در کشور و نیاز به شناخت صحیحش جهت استفاده در امور مالی و اداری کشور آگاه بود، اما

۱. کارشناسی ارشد تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول) rabieh.bidbarg67@gmail.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند zalizadehbirjandi@birjand.ac.ir

مستوفی بافتی با توجه به شرایط سیاسی عصر خود صرفاً به معرفی فارس و تنها تأکید بر ایالت‌هایی که شاهان صفوی در آن‌ها حضور یافته بودند یا برایشان مهم بود بسنده کرد و هدفی چون مستوفی برایش مطرح نبود.

واژگان کلیدی: جغرافیای تاریخی، حمدالله مستوفی، فارس، مستوفی بافتی، مختصر مفید، نزهة القلوب.

مقدمه

فارس در جایگاه استانی با پیشینه تاریخی و سیاسی همواره مرکز توجه حکومت‌ها، گاه به منزله پایتخت آن‌ها یا سرمنشأ تحولات و تغییرات مهم و اساسی بوده است. این جایگاه در کتب جغرافیایی دوران‌های مختلف با توجه به نگاه نویسنده انعکاس می‌یافت. مقایسه دیدگاه و مطالب جغرافی دانان می‌تواند مورخان را در کنار کتب تاریخی به رهیافتی دقیق‌تر در مورد تحولات سیاسی نواحی در ادوار متفاوت رهنمون نماید.

یکی از دوران‌های مهم در تاریخ ایران که مبدأ تغییرات سیاسی، فرهنگی، مذهبی و حتی اقتصادی نیز بود، عصر صفویان است. روی کار آمدن دولت شیعه‌مذهب صفویان در ایران سبب گردید تا تمرکزگرایی وحدت ملی بار دیگر در ایران رخ بنمایاند و هم‌زمانی این اتفاق با دیگر تحولات سیاسی و اقتصادی منطقه، دومینویی از وقایع را در عرصه‌های مختلف در پی داشته باشد. حضور اروپاییان در خلیج فارس و گسترش بیشتر روابط تجاری در این زمان و قرارگیری فارس بر سر راه مبادلات تجاری شمال و جنوب و راه دسترسی کاروان‌های تجاری و جهانگردان سبب شد تا این ایالت برای شاهان صفوی اهمیت یابد و آن را با نواحی کهکیلویه تا سواحل خلیج فارس یکی بدانند و حکمرانی واحد برای آن قرار دهند. با عنایت به این موارد تلاش

می‌شود تا ایالت فارس، ویژگی‌ها و موقعیت آن از دید نویسندگان دو کتاب، جغرافیای یکی متعلق به دوره صفوی و یکی متعلق به دوره ایلخانان، موضوع بررسی قرار گیرد تا تغییر دیدگاه به این ایالت در دوره پیش از صفوی با این دوران سنجیده شود.

باید توجه داشت در پژوهش‌های تاریخی دوران صفوی، یکی از مشکلات مورخان کمبود منابع جغرافیایی است. برخلاف دوران‌های گذشته که کتب بسیاری از انواع مسالک، الممالک و البلدان در اختیار مورخان بوده، در این دوران بنا بر شرایط سیاسی و حکومتی کتاب‌هایی از این دست بسیار نایاب بوده است تا بدان پایه که کتاب مختصر و مفید نوشته مستوفی باقی را می‌توان یگانه اثر در دسترس جغرافیایی این دوران دانست. با توجه به اینکه نویسنده کتاب مختصر و مفید اذعان می‌کند که بیشتر اطلاعات خود را از کتاب نزهة القلوب دریافت کرده، این پژوهش نیز مقایسه تطبیقی ایالت فارس را بر اساس این دو کتاب انجام می‌دهد تا بتواند میزان تأثیرپذیری و تغییر رویه یا تداوم جغرافیانگاری دوره صفوی مستوفی باقی را نیز دریابد. بنابراین در این پژوهش که با روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر دو اثر نامبرده و به شیوه توصیفی صورت گرفته، تلاش می‌شود به این سؤالات پاسخ داده شود: فارس دوره ایلخانان و صفویان در این دو کتاب چگونه انعکاس یافته؟ اهمیت این پژوهش از آن جهت است که در مورد دوره صفوی بیشتر توجهات بر امور نظامی، اقتصادی، سیاسی و در سال‌های اخیر تا حدودی اجتماعی بوده است، اما در مورد جغرافیا و انعکاس سیاست‌گذاری‌های حکومت‌ها و تأثیرشان بر ایالت‌ها پژوهش‌های کمتری انجام پذیرفته است و کتب جغرافیایی به منزله منبع مهم پژوهش‌های تاریخی مغفول مانده‌اند.

پیشینه این دست از پژوهش‌ها در مطالعات تاریخی طولانی نیست. آثاری کمی در قالب مقاله و با موضوع مقایسه کتب جغرافیایی با یکدیگر تألیف شده‌اند. نکته شایان ذکر این است که تا به حال کتاب مختصر و مفید و ذیل آن ایالت فارس در

مطالعات تطبیقی کتب جغرافیای موضوع پژوهش نبوده، اما نواحی دیگر یا کتب دیگر موضوع ارزیابی قرار گرفته‌اند.

سپهوند، رنجبر، خوش آب (۱۳۹۷)، در مقاله خود با عنوان «جغرافیای تاریخی خلیج فارس با تکیه بر نزهة القلوب حمدالله مستوفی و جغرافیای حافظ ابرو»، به بررسی این ناحیه بر اساس این دو کتاب پرداخته است. در این مقاله ابتدا به شرح حالی از دو نویسنده کتاب پرداخته و سپس بحر فارس را در دو کتاب موضوع ارزیابی قرار داده، جزئیات آن را بیان کرده و در نتیجه‌گیری مشخص کرده کدام کتاب داده‌های مفصل‌تری در این زمینه دارد.

رنجکش (۱۳۸۶) در مقاله خود با عنوان «تاریخ‌نگار جغرافیانویس حمدالله مستوفی» به بررسی آثار تاریخی و نگرش تاریخی این مورخ اقدام کرده و در ضمن بیان زندگی و آثار فکری او از کتاب نزهة القلوب نیز نام برده است؛ اما مقایسه تطبیقی میان این کتاب یا دیگر کتب جغرافیایی در این پژوهش صورت نگرفته است.

محمدی و آدینه‌وند (۱۳۹۵) در مقاله «بینش و روش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری حمدالله مستوفی» نیز به بررسی آثار مستوفی در زمینه تاریخ عنایت داشته و تنها به ذکر مختصر از کتاب نزهة القلوب از باب معرفی اثر بسنده کرده‌اند. برای رسیدن به پاسخ‌های این پژوهش ابتدا جغرافیای تاریخی و مکاتب جغرافیای در تمدن اسلامی شرح داده می‌شوند تا خواننده دریابد نگاه به علم جغرافیا و زمین و مکان‌ها چگونه بوده و تحولات سیاسی چه تأثیری بر این نوع آثار می‌گذارد. در گام بعد به معرفی دو نویسنده و کتاب آن‌ها در دوران زندگی‌شان می‌پردازیم و جایگاه این دو کتاب در میان مکاتب جغرافیایی بیان می‌شود و تاریخی مختصر از ایالت فارس ذکر می‌گردد. در نهایت ایالت فارس در هر دو کتاب به صورت تطبیقی با شهرها، ویژگی‌ها و نحوه بیان نویسنده توصیف شده و تفاوت‌ها، شباهت، نوع نگاه و علت دیدگاه‌ها واکاوی و بررسی خواهد شد.

جغرافیای تاریخی

پیش از پرداختن به دو کتاب ذکرشده لازم است رابطه تاریخ و جغرافیا در این پژوهش نیز روشن تر شود. در این راستا جغرافیای تاریخی و مکاتب جغرافیای اسلامی نیز که در این دو کتاب هم خود را نشان داده اند معرفی می گردند. علم تاریخ و جغرافیا خواهرانی دیرین سال و همراه اند. همراهی این دو علم تا بدان پایه نزدیک و لازم بوده که رشته ای در علم با نام «جغرافیای تاریخی» شکل گرفته است. برخی پژوهشگران این علم را زیرمجموعه جغرافیا و برخی دیگر، زیرمجموعه تاریخ و بعضی نیز مستقل از جغرافیا و از تاریخ به حساب می آورند. البته نمی توان منکر نقش اتصالی این رشته میان تاریخ و جغرافیا شد. جغرافیای تاریخی چونان گرایشی علمی که هم به مسائل تاریخی و هم به مسائل جغرافیای علاقه دارد و در بررسی و تحلیل ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کاربردی است، معرفی می گردد. (باستانی راد، ۱۳۸۹: ۲۵)

از گفته محققان تاریخ و جغرافیا می توان چنین متوجه شد که جغرافیای تاریخی علمی است که از تأثیر محیط جغرافیایی بر وقایع تاریخی، سیر تکامل دولت ها و تغییرات مرزی آن ها و تاریخ اکتشافات جغرافیایی بحث میکند (قرچانلو، ۱۳۸۵: ۱/۸) که در اوایل قرن بیستم در انگلیس زیر مجموعه علم جغرافیا رشته جغرافیای تاریخی نیز تعریف شد، مفهوم این رشته به مرور زمان از صرف تغییرات سیاسی بر روی زمین فراتر رفته و مفاهیم گسترده تری را شامل شد. قائم مقامی معتقد است، جغرافیای تاریخی، گرایشی از جغرافیای انسانی است که در آن از تقسیم و انتقال نژادها، اختلاط ملل، زبان ها و تمدن ها گفت و گو می شود. (قائم مقامی، ۱۳۵۱: ۱۶) معیری نیز بیان می کند که کار اصلی جغرافیای تاریخی بازسازی جغرافیای گذشته است. (معیری، ۱۳۸۶:

بنابراین، جغرافیای تاریخی یک شهر یا ناحیه بر مبنای مندرجات کتاب‌ها و رساله‌هایی که تاکنون تألیف شده عبارت است از: شرح موقعیت جغرافیایی آن شهر و ناحیه، احداث شهر، آثار و بناهای تاریخی آنجا، احوال شعرا و نویسندگان و علما، قبایل و تاریخ حوادثی که در آن شهر رخ داده است. جغرافیای تاریخی یک شهر یا یک ناحیه، شرح کلیه تغییرات و تطورات جغرافیایی آن شهر و آن ناحیه به مفهوم اهم آن در طول تاریخ است؛ یا به عبارت دیگر، در جغرافیای تاریخی، یک شهر و یک منطقه جغرافیایی از نظر تمام رشته‌های جغرافیا در طول تاریخ موضوع بحث قرار می‌گیرد و همین که به زمان حال برسد، بحث جغرافیای تاریخی پایان می‌یابد و جغرافیای مطلق آغاز می‌شود. (قائم مقامی، ۱۳۵۱: ۱۶-۱۸) با توجه به این تعاریف و مواردی که شامل جغرافیای تاریخی می‌شوند، می‌توان کتاب‌هایی چون مسالک و ممالک، نزهة القلوب، جغرافیای تاریخی حافظ ابرو و آثاری از این دست را در زیرمجموعه کتبی که منابعی مهم برای جغرافیای تاریخی هستند آورد و آن‌ها را تنها به عنوان کتب جغرافیایی صرف در نظر نیاورد.

علم جغرافیا و مکاتب جغرافیا نگاری در جهان اسلام

در قرن اول هجری وسعت سرزمین‌های اسلامی و گسترش اسلام در یک پهنه وسیع، شرایط جدیدی را در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای ساکنین آن پدید آورد. در اواخر قرن اول هجری سرزمین‌های شرقی (افغانستان، تاجیکستان، پاکستان، هند) فتح شد و از سوی دیگر با تثبیت دولت عباسیان در اوایل قرن دوم هجری و آغاز نهضت ترجمه در عصر منصور، مهدی، هادی و مأمون عباسی، آثار زیادی از یونانی و سریانی به عربی برگردانده شد، از جمله کتب ترجمه‌شده، کتاب‌هایی در زمینه‌های فلسفه، طب، طبیعیات و به ویژه مطالعات زمین‌شناسی بودند. عباسیان همزمان با گسترش مرزهای اسلام و اراده برای کنترل و نظارت بر

شهرها به سبب جزیه، خراج، مالیات و ازسوی دیگر پیدایش بیت الحکمه و ترجمه کتاب‌های جغرافیایی، به تدوین کتب جغرافیایی و نوشتن سفرنامه‌ها اقدام کردند که درایام ترجمه و اقتباس، براساس مبانی وحدت اسلامی دومکتب بزرگ جغرافیایی که دراجزا با یکدیگر متفاوت بودند، اما در کلیت موضوع (جهان اسلام) وحدت نظر داشتند، به وجود آمدند. این دومکتب جغرافیانگاری یکی به نام مؤسس آن ابوزید بلخی، به مکتب بلخی و دیگری بنابر موضوعش، به مکتب عراقی معروف شدند. هر دومکتب جهان اسلام را مرکز مطالعات خود قرار می‌دادند. (زیدان، ۱۳۶۶: ۶۰۵)

مکاتب جغرافیایی اسلامی، هرکدام مشخصه‌ها و ویژگی‌های خاص خود را داشتند. ویژگی اصلی مکتب عراقی این بود که پایتخت سیاسی و اداری خلافت اسلامی - بغداد - را مرکز جهان می‌دانست. این دومکتب جغرافیایی از فرهنگ و تمدن ایرانی اقتباس‌های گران‌بهایی داشتند و نقش ایران هم در قامت روش و سیاق جغرافیایی و هم تقدیم جغرافیادانان متبحربه فرهنگ و تمدن اسلامی قابل ملاحظه است. آثار جغرافیایی که در طول قرن سوم هجری تألیف شدند نیز از این دونوع برکنار نبودند. (احمد، ۱۳۶۸: ۹۲؛ رفیعی، ۱۳۸۶: ۱۰۳ و ۱۰۴)

متون غیرمذهبی، شامل متونی بودند که درباره جهان به طور کلی نوشته می‌شدند و امپراتوری عباسیان در آن‌ها مرکزیت داشته و اطلاعات غیرمذهبی که در نوشته‌های عمومی اسلامی جایی نداشتند، در این متون بیان می‌گردیدند. نویسندگان این آثاروضع جغرافیای شبکه راه‌های دوره عباسی را توصیف کرده و مطالب مربوط به جغرافیای ریاضی، نجومی، طبیعی، انسانی و اقتصادی را به رشته تحریر درمی‌آوردند. نمونه برجسته این نوع جغرافیادان‌ها ابن خردادبه، یعقوبی، ابن فقیه، قدامه و مسعودی هستند. از آنجا که عراق در این دوره مهم‌ترین مرکز تعلیمات جغرافیایی بوده و بیشتر جغرافی‌دان‌ها بدانجا تعلق داشتند، می‌توان آن را «مکتب عراقی» نامید. (احمد،

۱۳۶۸: ۱۸؛ شکوئی، ۱۳۷۱: ۸ و ۸؛ طیبی، ۱۳۸۲: ۱۳۶-۱۳۸) یعقوبی و مسعودی دو جغرافی دان مسلمان در مکتب عراقی بودند.

در مکتب بلخی، جغرافیانویسان رنگ اسلامی مثبتی به جغرافیا زدند. توصیف آن‌ها بیشتر منحصر در توصیف اراضی اسلامی بود. به آن قسمت از مفاهیم و اطلاعات جغرافیایی اهمیت می‌دادند که یا در قرآن ذکری از آن‌ها آمده یا در احادیث و اقوال اصحاب پیغمبر به آن‌ها اشاره شده بود. قدامه، ابن‌رسته و ابن‌الفقیه از دسته این جغرافی دانان هستند. در نظام جغرافیایی آن‌ها مرکزیت به مکه و عربستان داده می‌شد.

به طور کلی در مورد این دو مکتب جغرافی نگاری می‌توان گفت مکتب عراقی علمی‌تر و کلی‌تر به جهان مسکون می‌نگریست و علاوه بر جهان اسلام به همسایگان دور و نزدیک نیز اشاره و موقعیت آن‌ها را هرچند جزئی و غلط بیان می‌کرد. پیروان این مکتب به زمین آن‌طوری که بود، نگاه می‌کردند، نه آن‌طور که با تصور پیشینیان توصیف شده بود؛ اما گروهی دیگر که پیرو مکتب بلخی بودند، فقط به جهان اسلام می‌اندیشیدند و دو مطلب را بیان می‌کردند؛ آنان از یک سو خواهان شناخت جهان مذهب بودند و به جغرافیا به دیده آن‌طور که باید باشد (ایدئالیستی) نگاه می‌کردند و از سوی دیگر چندان باعث رونق و رواج علم جغرافیا نمی‌شدند، زیرا دیدگاه آنان علمی و مبتنی بر حقایق نبود؛ اما جغرافی دانان مکتب عراقی باعث توجه به جهان خارج شدند و گفتند که به غیر از ما مسلمانان و جهان اسلام، در جاهای دیگر مردم دیگر و مناطق دیگر وجود دارند. از اینرو در آینده، زمینه شناخت علمی جهان در این مکتب بهتر به وجود آمد. (صالحی، ۱۳۸۹: ۱۰؛ رفیعی، ۱۳۸۶: ۱۰۳؛ قاسمی نیا، ۱۳۹۶: ۵۹؛ ۶۵-۶۶)

با حمله مغولان به ایران اوضاع فرهنگی و علمی افزون بر مسائل سیاسی بغرنج گردید

و تا اواخر دوره تیموری دوره انحطاط علوم و ادبیات در ایران ادامه داشت و در ایام سلاطین صفویه و افشاریه به انتهای ضعف خود رسید. (اقبال، ۱۳۸۸: ۴۷۹)

با این اوصاف از مکاتب جغرافیانگاری کتاب نزهة القلوب را می‌توان از مکتب عراقی دانست و کتاب مختصر و مفید را با اینکه در سبک، تمام تلاش نویسنده تقلید از حمدالله مستوفی بود بیشتر در مکتب بلخ به حساب آورد، چراکه در کتاب مختصر و مفید از ایالت‌های خارج از حکومت صفوی دیگر صحبتی به میان نمی‌آید و تنها با مرکزیت قرار دادن پایتخت و مناطق مرتبط با آن تقسیم‌بندی نواحی صورت می‌گیرد. برای درک بهتر این دو کتاب و مقایسه ناحیه فارس در این دو اثر لازم است نویسندگان و اثر آن‌ها برای پژوهشگران معرفی شوند.

نزهة القلوب حمدالله مستوفی

نزهة القلوب به قلم حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ قمری نوشته شده است. حمدالله مستوفی که در جایگاه مأمور ارشد مالیاتی در دولت ایلخانان فعالیت می‌کرد، در نوشتارهای اقتصادی‌اش از دفاتر مالیاتی ایلخانان استفاده کرد. همچنین در توصیف شرایط طبیعی وضعیت شهرها و روستاهای فعال ایران در آن زمان، به مواردی همچون رودخانه‌ها، نهرهای آب، معادن و راه‌های کاروان‌رو اشاره کرده است. مؤلف در مقدمه از منابع خود یاد کرده و از آثاری چون صورالاقالیم ابوزید بلخی، المسالک و الممالک ابن خردادبه، عجایب المخلوقات زکریای قزوینی، آثار البلاد قزوینی، فارسنامه ابن بلخی، آثار الباقیه ابوریحان بیرونی، ولایت کرمان خواجه ناصرالدین منشی کرمانی، التفهیم ابوریحان بیرونی، تاریخ اصفهان عبدالرحمن بن محمد بن اسحق اصفهانی، عجایب الاخبار، معجم البلدان یاقوت حموی، صور الکواکب شیخ ابوالحسن صوفی، اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی، تنسوق‌نامه ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی و جهان‌نامه سود برده است.

فصول این کتاب مبتنی بر یک مقدمه، سه مقاله و یک خاتمه است. مقدمه آن دیباچه‌ای است که در آن مسائل نجومی ذکر شده و ربع مسکون و شرح طول و عرض و صفت اقالیم بیان گردیده است. متن اصل کتاب در ذکر تکوین موالیه ثلثه معادن و نبات و حیوان و مبتنی است. علاوه بر اینها در ذکر انسان و صفت‌های آن (شرح اعضای انسان، قوای انسان ظاهری و باطنی، فواید اعضا و جوارح انسان) نیز صحبت شده. در قسمت سوم که مفصل‌ترین بخش از کتاب است به ذکر حرمین شریفین و مسجد اقصی، به شرح احوال ایران و ذکر بلادی که جزء ایران نیست اما حکام ایرانی آن‌ها را بنا نهاده‌اند، «... در ذکر عمارات عالییه مشهور که در دیگر ولایات ربع مسکون است و از معظمت ابنیه...» پرداخته شده است.

مختصر و مفید مستوفی بافقی

محمد مفید بافقی فرزند نجم‌الدین محمود نواده حبیب‌الله بافقی معروف به مستوفی و ملقب به خان سامانی، نویسنده، شاعر و مورخ سده یازدهم قمری بود. وی مدتی در امور دیوانی مشغول بود؛ سپس در ۱۰۷۷ ق با سمت مستوفی اوقاف یزد و دو سال بعد با سمت ناظر اوقاف به فعالیت خود در امور اداری ادامه داد. مستوفی بافقی در سال ۱۰۸۱ ق از این سمت کناره‌گیری کرده و به اصفهان و سپس عراق رفت و پس از زیارت عتبات عالیات به هندوستان مهاجرت نمود. مستوفی در آنجا به خدمت شاهزاده محمد اکبر (اکبر شاه گورکانی) درآمد و در ۱۰۸۸ ق از سوی وی در اوجان به خان سامانی ملقب شد. وی مدتی به شاهزاده مولتان خدمت کرد، سپس در بصره به تألیف جامع مفیدی پرداخت و پس از هشت سال در ۱۰۹۰ ق در هند آن را به پایان رساند.

از دیگر آثار این نویسنده می‌توان به جامع مفیدی ۳ جلد، مختصر مفید، در جغرافیا و شامل برخی مطالب تاریخی درباره ائمه و پادشاهان صفوی، مجالس الملوک، در

احوال سلاطین ایران تا ۱۰۴۹ ق، شرح احوال و دیوان اشعار اشاره کرد.

کتاب حاضر موسوم به مختصر مفید، یگانه کتاب مستقل در موضوع جغرافیاست که از روزگار صفوی می‌شناسیم و ظاهراً این آخرین کتابی است که تا پیش از تألیف مرآت البلدان ناصری به منظور جغرافیای عمومی ممالک ایران به نگارش درآمده است. محمد مفید این کتاب را به کنایه از نام خود در مقابل اثر دیگرش جامع مفیدی در تاریخ و جغرافیای یزد نام‌گذاری نمود. او در تدوین مختصر مفید، ضمن بهره‌مندی از منابع متعدد، نزهة القلوب حمدالله مستوفی را چونان الگوی اصلی خود در نگارش جغرافیا مد نظر داشت. گذشته از ساختار کتاب، ارجاعات مکرر وی به نزهة القلوب به روشنی مؤید این مطلب است.

کتاب حاضر پیش‌تر توسط سیف‌الدین نجم‌آبادی در ویسبادن آلمان به سال ۱۹۸۹ میلادی به شیوه عکسی از سوادی که ایشان عیناً از نسخه خطی این اثر در موزه بریتانیا برداشته‌اند، به چاپ رسیده است. انتشارات موقوفه دکتر افشار برای نخستین بار این اثر را به طور نقل حروف چینی با اختیار روش کلمات خوانی کنونی به چاپ رسانده است. این کتاب در سی‌ویک فصل به تقسیم نواحی و ایالات اقدام کرده است. در هر قسمت وجه تسمیه نام ایالت، جغرافیای طبیعی و انسانی آن، داستان‌ها و کراماتی که برای هر ناحیه ذکر می‌شده، آمده است. در لابه‌لای توضیحات نیز نویسنده از اشعار مرتبط که کنایه‌ای به ویژگی خاص از آن ایالت داشته نیز بهره برده است. تقسیمات کشور در کتاب مختصر و مفید به این ترتیب است: عراقین، عراق عرب، عراق عجم، آذربایجان، اران و موغان، ارمن، بیان اوصاف بلاد نواحی مفاز مابین کرمان و قهستان، بلاد البهلویه، چخور سعد، خراسان، خوزستان، دیار بکر و دیار ربیع، سیستان و زابلستان و نیمروز، شیروان، طبرستان، جرجان، دماوند و خوار و غیره، رستمدار، مازندران، طوالش، فارس، کرمان، گیلانات، کردستان، گرجستان، کچ و مکران، ولایت

داغستان، سواحل دریای عمان، بنادر فارس، جزایر دریای فارس.

با توجه به فصل‌بندی‌های دو کتاب، نظر پیش‌تر بیان شده که سبک جغرافی‌نگاری هر کدام به مکتب بلخ یا عراقی نزدیک‌تر است، محرز می‌گردد. حال با توجه به این شناخت، ایالت فارس و توصیفی که از آن در این دو کتاب آمده، بیان خواهد شد.

فارس در گذر زمان

فارس از نواحی‌ای است که از دوران هخامنشی تا به امروز در زمره نواحی مهم سیاسی و اقتصادی بوده و حتی نام آن بر کل ایران اطلاق می‌گردید. یونانیان با توجه به اطلاعاتشان از هخامنشیان به آن‌ها «پارسیان» و به کشور ایران «پرسیا» یا «پارسه» می‌گفتند که در متون آن دوره از تخت جمشید با همین اسم یاد شده است. پس از ورود اسلام به ایران، اعراب این ولایت را به پنج ولایت بزرگ تقسیم کردند که هر کدام کوره یا خوره نامیده می‌شد که البته سنتی به ارث رسیده از ساسانیان بود. این تقسیم‌بندی تا زمان حمله مغول پابرجا ماند. این پنج کوره عبارت بودند از کوره اول اردشیر خوره که شیراز مرکز آن و ایالت فارس بود، دوم کوره شاپور خوره و سپس ارجان، استخر و دارابجرد. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۲۶۷ و ۲۶۸)

در میان این ولایت‌های فارس شیراز به دلیل آن‌که به عقیده اعراب در میانه ولایت فارس بود و از هر طرف به یک اندازه فاصله تا مرز ایالت داشت، مرکز فارس دانسته می‌شد. شیراز در سده‌های اولیه اسلامی و در زمان آل بویه با همت عضدالدوله دیلمی عمران و آبادی بیشتری یافت؛ شهری پررونق شد و در آن بیمارستان و دارالکتب افتتاح گردید. در زمان سلجوقیان با استیلای سنقر بن مودود بر فارس، سلسله اتابکان فارس بنیان نهاد شد و از سال ۵۴۳ - ۶۸۴ ق. آن‌ها در شیراز نفوذ یافتند. در قرن هشتم هجری نیز محمود شاه اینجو نیز باروی شهر را مرمت کرد. در کنار این توجهات و

پیشینه سیاسی، حاصل خیزی، میوه‌ها و شراب شیراز نیز از نظر مورخان، جغرافی دانان و سیاحان دور نماند. از سمت دیگر حدود فارس که به خلیج فارس می‌رسید سبب اهمیت دوچندان آن به خصوص به خاطر تجارت و بازرگانی نیز می‌گردید. بحر فارس در واقع جزوی از کوره اردشیر خوره محسوب می‌شد. جزیره قیس یا کیش لنگرگاه کشتی‌های هندو عرب بود و خارک نیز ذیل این ولایت محسوب می‌شد. (لسترنج: ۲۶۹-۲۷۶)

با روی کار آمدن سلجوقیان و سیستم حکومت اتابکان سلغری در فارس دارای قدرت گردید و فارس توانست این قدرت را تا پایان دوران ایلخانان نیز حفظ کند. در زمان اتابک سعد در فارس، مغولان به نواحی ماوراءالنهر و خوارزم حمله بردند. در حمله مغولان به ایران نیز اتابک سعد با اعلام بی‌طرفی و پرداخت باج به مغولان فارس را از هجوم آن‌ها در امان نگه داشت. (لمتون، ۱۳۶۲: ۱۶۴) در زمان اتابک ابوبکر نیز با سیاست سازشی که در پی تغییر موضع وی در پی موج دوم حملات مغولان به وجود آمد، فارس توانست خود را در برابر آسیب‌ها محفوظ دارد. (بویل، ۱۳۹۲: ۳۰۳/۵) در زمان هلاکوخان اتابک ابوبکر با فرستادن پسرش به دربار روابط جدیدی را با ایلخانان شکل داد. (بیانی، ۱۳۸۹: ۱/ ۳۴۷-۳۴۵) نظم و آرامش به وجود آمده سبب رونق و شکوفایی علمی و فرهنگی فارس گردید و فاضلانی چون سعدی، توانستند رشد و نمو یابند. (اقبال، ۱۳۷۶: ۱/ ۳۸۶) با مرگ اتابک ابوبکر حکومت سلغریان ضعیف شده و اوضاع فارس نابسامان شد. (همان: ۳۸۹) در دروان بعد نیز حاکمانی چون ترکان خاتون، سلجوقشاه و آبش خاتون بر فارس حکومت کردند که با دستگیری اتابک آبش حاکمیت سلغریان در فارس رو به انحطاط رفته و با مرگ وی در سال ۶۸۵ ق حکومت آن‌ها در فارس پایان یافت (اشپولر، ۱۳۶۵: ۱۵۰)

این فراز و فرود در فارس با فتح آن در سال ۷۹۰ ه. ق به دست قزلباشان به ثباتی طولانی

مدت انجامید. در این عصر ایالت فارس به مرکزیت شیراز با توجه اینکه بر سر راه تجارت جنوب و ارتباط با اروپاییان قرار داشت مورد توجه شاه بود. شاه عباس نیز اداره حاکم نشین فارس و کهکیلویه را که این ولایت‌ها تا سواحل خلیج فارس را شامل می‌شدند، به الله‌وردی خان سپرد. از طرف دیگر در این عصر با تغییر پرداخت شیوه موجب سپاهیان اهمیت ایالت‌ها و شهرهایی که املاک خالصه بودند نیز مرکز توجه قرار گرفت. فارس ولایتی حاکم نشین بود که برخی شهرهای آن چون جهرم، شیراز لار و داراب جزو املاک خاصه بودند. (رهربرن، ۱۳۴۹: ۱۳) نکته پایانی که در مورد اهمیت فارس در دوران صفوی می‌ماند، اهمیتی است که سایر نواحی جنوبی در سایه فارس می‌یافتند؛ چنانکه رودی متی معتقد است: «...بخش بزرگی از تولیدات کشور در خطه شمالی و شمال غربی بود... نواحی جنوبی به خصوص نواحی ساحلی جهت‌گیری اقتصادی متفاوتی داشتند و به استثنای فارس، هیچ بخشی از جنوب ایران هرگز مرکز توجه خاص دربار نبود؛ مگر به خاطر عوایدی که می‌توانست داشته باشد و در پیوند با فارس بود. شاه عباس طی سال‌ها حکومتش هرگز فراتر از شیراز نرفت...» (۱۳۹۴: ۵۴ و ۵۵)

ایالتی با این پیشینه و جایگاه در ادوار مختلف به خصوص در دوران صفویه شایستگی بررسی مقایسه‌ای در دو کتاب را جغرافیایی دارد تا بتوان نگاه به این ایالت را در دو دوره تاریخی متوجه شد.

فارس در کتاب نزهة القلوب

حمدالله مستوفی با توجه به نگاهی و دیدگاهی که به جغرافیا داشت و چنانکه ذکر شد می‌توان وی را پیرو مکتب عراقی نامید، در ذکر اوصاف فارس به تاریخچه آن از پادشاهان قدیم پرداخته و از قدرت و شوکت آن‌ها که در قرآن کریم نیز صحبت شده، می‌گوید. او گذشته فارس را در ارتباط با اسلام و خراج معین شده برایش در زمان خلفا

و حضرت علی می آورد. او فارس را به دو منطقه بر و بحر تقسیم کرد. ناحیه خشک در قدیم دارای پنج کوره اردشیر خوره، اصطخر، دارابجرد، شاپور خوره و قباد خوره بود. حدود ولایت فارس را تا عراق عجم، خوزستان، لرستان، شبانکاره و بحر فارس می داند. حمدالله مستوفی برخلاف کتاب مختصر و مفید برای تقسیم بندی هایش به جزئیات جغرافیای طبیعی و انسانی توجه می کند. او به دلیل اینکه در این زمان شیراز دارالملک فارس بوده و در کوره اردشیرخوره قرار می گرفته، به توصیف آن در ابتدا می پردازد. (حمدالله مستوفی: ۱۱۴) او در ذکر شیراز ابتدا به صفت اسلامی آن توجه دارد و آن را «شهر اسلامی و قبه الاسلام آن دیار...» می نامد. طول و عرض، پیشینه تاریخی و سیاسی آن را بیان می کند و بناهای مهم آن را توصیف می کند. ویژگی مردمان را که مذهبی و پاک نهاد و خیرند برمی شمارد. او از محصولات این ناحیه نیز صحبت می کند. پس از شیراز وی سایر ولایات و شهرها را نام می برد که در اطراف شیراز و نواحی دیگرند. او به ذکر محصولات و شرایط آب و هوایی مناطق می پردازد و کمتر داستان سرایی هایی مانند مستوفی بافقی می کند. بیشتر به توصیف محیط هر هر ناحیه اکتفا می نماید و اطلاعات دقیق تری در اختیار خواننده قرار می دهد.

مناطق که پس از شیراز ذکر می شوند به این ترتیب اند: بوشکانات، توج، خفر، سیراف، فیروزآباد، قیر و کارزین، کوار، میمند، موهو، استخر، ابرج، اسفیدان، قهستان، مرودشت، آباد، رامجرد، قمشه، کامفیروز، کربال، کمین، جهرم، جویم، فسا، کوره شاپور، کازرون و بیشاپور. وی از شهرهای دیگر نیز نام برده است.

در مورد قلعه ها نزهة القلوب بیان می دارد که در آن زمان شانزده قلعه معروف وجود داشت و در زمان های پیش تر حدود هفتاد قلعه در این منطقه بوده است که حاکمان سلجوقی بسیاری از آن ها را نابود کردند. قلعه هایی که حمدالله مستوفی از آن ها نام می برد چنین اند: قلعه اسفید دز، قلعه اصطخر، قلعه آباد، قلعه تبر نزدیک شیراز که

در آن زمان در دست شخصی به نام طیب شاه بوده، قلعه خورشه جهرم، قلعه خرّمه، قلعه خوادان در فسا، قلعه خوار، قلعه دم زوان، قلعه سهاره نزدیک فیروزآباد، قلعه سمیران، قلعه کارزین و قلعه گنبد ملغان نزدیکی ارجان. او از این قلاع موقعیت آن‌ها میزان دسترسی‌شان به آب و جهه تسمیه‌شان نیز می‌گوید چیزی که در مختصر و مفید دیده نمی‌شود. علاوه بر شهرها و قلاع وی به ذکر مرغزارها نیز می‌پردازد، آن‌ها را نام برده و طول و عرضشان، تعداد چشمه‌ها و نه‌رهایشان را نیز بیان می‌دارد. او بحر فارس را نیز جزو ایالت فارس حساب می‌کند و در مورد جزایر آن همانند شهرها توصیفاتی مبسوط و گاه با جزئیات ارائه می‌دهد.

فارس در کتاب مختصر و مفید

«... طول فارس از قمشه اصفهان تا قیس ملک پانصد و پنجاه فرسخ و عرض از یزد خوزستان صد و بیست فرسخ. مساحتش هژده هزار فرسخ باشد...». فارس در جایگاه بیست و دومین ایالت در این کتاب ذکر و صافش بیان شده و مستوفی با فقی حدود فارس را بنا بر نزّهة القلوب عراق عجم، خوزستان، لرستان، شبانکاره و کرمان و بحر فارس معرفی می‌کند که جزء اقلیم سوم به حساب می‌آمد. وی فارس را دارای ۵۷ شهر و ۲۴ قلعه می‌داند.

مستوفی در کتاب خود به فارسنامه بلخی، عجایب البلدان، عجایب المخلوقات، هفت اقلیم، حبیب السیر و ریاض الفردوس خانی نیز رجوع کرده است و داستان‌هایی از این منابع نیز ذکر می‌کند. مستوفی با فقی شهرهای استان فارس را همانند ابن بلخی (ابن بلخی، ۱۳۸۴: ۱۲۱) با شهر اصطخر شروع می‌کند. وی اصطخر را شهری بسیار قدیمی که پایتخت سلیمان بوده و چهل منار (تخت جمشید) در محدوده آن است معرفی می‌کند. وی سپس به ترتیب از اصطهبان، اردکان، ایج، ارجان، اقلید و سمرق، الکای بیرونات توابع هرموز که در زمان الله‌وردی خان به کف اقتدار وی آمده است

و مشتمل بر سه ولایت، شمیل، مینا و منوجان است، بهبهان، بشاور، بلاد شاپور، بیضاء، جور که می‌گویند همان فیروزآباد است، جندشاپور، جره که در این مورد عیناً متن نزهة القلوب را تکرار نموده است. جهرم، جویم، خفرک، خوانج، دارابجرد، دهدشت، دشتستان، دوان، رامجرد، زیتونات، ریصهر، سروستان، شیراز، شولستان، شاپور، شبانکاره، زرگان، پرگو، طارم، کرم، فسا، فرگ و قیرا نام می‌برد در بیان این ولایات نویسنده بیشتر به نزهة القلوب با دوازده بار ارجاع^۱ و سپس عجایب البلدان، عجایب المخلوقات و حبیب السیر با سه بار ارجاع و فارسنامه بلخی با دو بار ارجاع و هفت اقلیم یک بار ارجاع اشاره تأسی جسته است.

در بیان احوالات هر شهر نویسنده به صورت جداگانه و مختصر، اطلاعات یا داستان‌هایی که نقل شده را روایت می‌کند؛ البته در مورد شهرهایی که در زمان شاهان صفوی مورد عنایت بودند بیشتر قلم‌فرسایی کرده است؛ شهرهایی مانند شیراز و لار. در مورد لار از کلمه «لار» و توابع و برای زیرمجموعه این شهر از صفت چراغ چشم دولت شاه عباس استفاده کرده است. در مورد این ولایت که در زمان نویسنده دارای اهمیت بود. او به حاکم آن منطقه که از اولاد شخصی به نام گرگین خان بودند و ماجرای فتحش توسط الله‌وردی خان اشاره دارد. در این قسمت سه قلعه این ناحیه را که در ذکر قلاع نیاورده بود، معرفی کرده است.

علاوه بر شهرها، نویسنده مختصر و مفید از قلاع این منطقه نیز صحبت کرده و دقیقاً میان صحبت شهرها به قلاع فارس اشاره دارد. او پس از ولایت قیر به ذکر نام قلعه‌های به ترتیب قلعه اصطخر، اصطخر یار، سفید، گلاب، ماران، گل، دهمردی، جره کوه، طیفور، آباد، دز ابرج، تیرخدای، خرشه جهرم، خرمه، خوار، مروزان، سهاره،

۱. نویسنده در بیان ولایات اقلید، اصطهبان، بشاور، جهرم، شبانکاره، قلعه ایگ، کازرون، سینیز و بونجان به نزهة القلوب ارجاع داده است.

کارزین و گنبد ملغان اقدام کرد و سپس دوباره از شهر کازرون شروع نموده است.

به طور کلی در مورد فارس مستوفی بافقی به ذکر روایات گذشتگان و صرفاً بیان جزئیاتی که در زمان وی رخ داده بودند، پرداخته است. او قلمی در جزئیات ندارد، بلکه بیان کلیات او را در نوشته‌اش اقناع می‌نموده است. در مورد برخی شهرها او به چند کلمه در حد وجه تسمیه یا مکان قرارگیری بسنده کرده و برای برخی دیگر چون شیراز و لار چند صفحه را اختصاص داده. کوتاه‌ترین تعریف برای ولایت خفرک «محلّی است در کمال آبادی و معموری» و طولانی‌ترین توضیح برای ولایت لار است.

در مورد بیان اصطخر به عنوان اولین ولایت و قلعه با این‌که در این زمان شهرهای مهم‌تری نیز بودند و از طرفی ترتیب الفبایی ضرورتاً رعایت نشده، می‌توان به دو مورد اشاره کرد: اول اینکه او در این مورد از فارسنامه بلخی تقلید کرد و به مانند او از اصطخر در ابتدای امر صحبت به میان آورد. نکته دوم اینکه با توجه به پیشینه این شهر و نقش قلعه آن در ابتدای شکل‌گیری صفویان و داستان اسارت شاه اسماعیل وی اهمیت بیشتری برای این ناحیه قائل شده و در ذکر آن تعجیل کرده است. هم‌اکنون نیز در این منطقه و اطراف شهر اصطخر و قلعه آن می‌توان پدیده‌های مرتبط با داستان‌های فرار شاه اسماعیل از این قلعه را دید؛ وجود امامزاده‌های بسیاری با نام اسماعیل است که صحت نسبت آن‌ها تأیید نشده اما مردم محلی به آن‌ها معتقدند و حتی برخی آن‌ها غارهایی هستند که شبیه پناهگاه می‌باشند و داستان این امامزاده‌ها و فرارشان شبیه به داستان شاه اسماعیل است، مؤید این موضوع می‌باشد.

نتیجه

با مقایسه معرفی فارس در دو کتاب نزهة القلوب اثر حمدالله مستوفی تألیف شده در عصر ایلخانان و مختصر و مفید تألیف مستوفی بافقی در عصر صفویان، می‌توان به

دو دیدگاه متفاوت و جهان بینی دو فرد در دو دوره متفاوت پی برد. مقایسه تطبیقی این دو کتاب جغرافیایی از دو دوره مختلف، تغییرات رخ داده در نگاه جغرافی دانان، سیاست های کلی در نگاه به جغرافیانگاری و تغییر جایگاه منطقه فارس را نشان می دهد و کمک می کند تا مورخان در کنار دیگر کتب با بررسی کتب جغرافیایی تغییرات جهان بینی و رویه سیاسی حکومت ها و جهان های اجتماعی را دریابند.

حمدالله مستوفی در کتاب خود پیرو نگاهی است که به جغرافیا در مکتب عراقی می شود. او آیات و روایات اسلامی را مورد استناد قرار می دهد و به جهان اسلام و ماورای آن نیز توجه دارد. در ذکر فارس، چنانکه بیان شد، به احادیث ارجاع می دهد تا اهمیت این ناحیه را در اسلام مشخص کند؛ از طرفی وی به نکات ریز علمی هر ولایت نیز پرداخته و به شرح ویژگی های طبیعی و انسانی شهرها مبادرت می کند. با توجه به توصیفات وی از فارس می توان جایگاه آن را در آن دوره که شیراز پایتخت بوده و توانسته با حفظ صلح و آرامش خود موجب رونق و آبادی گردد متوجه شد. از طرفی او در بیان ترتیب شهرها نه سابقه صرفاً تاریخی، بلکه اهمیت سیاسی آن ها وسعت را هم در نظر دارد.

در کتاب مختصر و مفید می توان دید که مستوفی باقی نه چندان پیروی از مکتب عراقی دارد و نه صرفاً پیرو مکتب بلخی است؛ اما با توجه به نوشته اش و نکاتی که ذکر می کند بیشتر به مکتب بلخی نزدیک شده است. مستوفی در نزهة القلوب با توضیح آنکه «بر» یعنی خشکی و فارس دارای مناطق پنجگانه است، آن را معرفی می کند؛ اما مستوفی باقی با اینکه در ذکر ترتیب ایالت اصطخر به ابن بلخی رجوع داشته است. برخلاف نگرش ابن بلخی که تاریخچه ای مفصل از حکومت ها ارائه می دهد و مناطق پنجگانه را شرح می دهد، باقی در ذکر مناطق فارس تنها به نام بردن از اسامی شهرها بسنده می کند؛ او در ذکر فارس و اهمیت آن با داستان ها

و افسانه‌ها شروع کرده که تحت تأثیر بسیار زیادی از عجایب المخلوقات است. در بیان اوصاف شهرها نیز شایعات و حکایات را بیشتر مرکز توجه قرار می‌دهد. وی برخلاف حمدالله مستوفی و ابن بلخی از ویژگی‌های جغرافیایی مانند طول و عرض جغرافیایی موقعیت این منطقه در میان سایر اقالیم، صحبتی به میان نمی‌آورد. وی حتی در بیان ترتیب شهرها نیز بدون توجه به اهمیت سیاسی شیراز در آن زمان به صورتی ناقص و بی‌مقدمه از شهر اصطخر که در واقع خاستگاه و آغاز تغییرات دولت صفوی و فرار شاه اسماعیل از قلعه آن بوده، نوشته‌اش را سامان می‌دهد. بافتی خلاف حمدالله مستوفی و دیگر جغرافینگاران پیشین چون بلخی، توجهی به جایگاه شهرها در دوران صفوی ندارد بلکه حضور شاهان این سلسله در آن شهرها را ملاک وصف مفصل یا مختصر شهرها قرار می‌دهد. در توصیفات وی از همان شهرهایی نیز که نام می‌برد بیان ویژگی‌های جغرافیای طبیعی، محصولات، سرزمین، تحولات و پیشینه تاریخی و انسانی به کمترین حد ممکن آمده و بیشتر به ذکر نام و شهرت آن شهر بسنده شده است.

این مسئله را می‌توان در پی کم‌اهمیت شدن جغرافی نویسی و توجه به تواریخ محلی و منطقه‌ای در عصر صفوی دانست. این تنزل اهمیت را از تعداد کتب نوشته شده و باقی مانده در این دوره نیز می‌توان متوجه شد. اطلاعات ذکر شده در کتاب مختصر و مفید، چنانکه نویسنده خود ذکر می‌کند، برگرفته از کتاب نزهة القلوب و برخی کتب محدود دیگر است؛ از این رو تسلسلی از تکرار روایات در مورد فارس در آن دیده می‌شود که تغییر و اضافه کردن مطالب به روز در آن جایی ندارد.

منابع

۱. ابن بلخی. (۱۳۸۴). فارسنامه. تصحیح و تحشیه گای لسترنج و رینولد الن نیکلسون، تهران: اساطیر.
۲. احمد، مقبول و فرانتیس تشنر. (۱۳۶۸). تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی. ترجمه محمد حسن گنجی. تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
۳. اشپولر، برتولد. (۱۳۶۵). تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود آفتاب. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۴. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۸). تاریخ مغول. تهران: امیرکبیر.
۵. باستانی راد، حسن. (۱۳۸۹). «آموزش و پژوهش میان‌رشته در جغرافیای تاریخی»، پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ. سال اول، شماره چهارم.
۶. بویل، جی. آ. (۱۳۹۲). تاریخ ایران کمبریج، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان. ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۷. بیانی، شیرین. (۱۳۸۹). دین و دولت در ایران عهد مغول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۸. رفیعی، حسن رضا. (۱۳۸۶). «نقش جغرافی دانان مسلمانان در توسعه علم جغرافیا». پژوهش‌های تاریخی. شماره ۵۹.
۹. رنجکش، مریم. (خرداد ۱۳۸۶). تاریخ‌نگار جغرافیایانویس حمدالله مستوفی. کتاب ماه جغرافیا و تاریخ.
۱۰. رهبرین، میثائل. (۱۳۴۹). نظام ایالات در دوره صفویه. ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۱. زیدان، جرجی. (۱۳۶۶). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
۱۲. سپهوند، اسماعیل و دیگران. (۱۳۹۷). «جغرافیای تاریخی خلیج فارس با تکیه بر نزهة القلوب حمدالله مستوفی و جغرافیای حافظ ابرو». فصلنامه تخصصی مطالعات خلیج فارس، شماره چهارم.
۱۳. شکوئی، حسین. (۱۳۷۱). فلسفه جغرافیا. تهران: گیتاشناسی.
۱۴. صالحی، کوروش. (۱۳۸۹). نقش مبانی همگرایانه اسلامی در پیدایش جغرافیا‌نگاری

اسلامی. دانشگاه سیستان بلوچستان.

۱۵. طبیبی، سید محمد. (۱۳۸۲). «نظری بر جغرافیای پژوهی در تمدن اسلامی». مجله جغرافیا و توسعه.

۱۶. قاسمی نیا، علی، رحیم حیدری گرجی و رضا عبادی. (۱۳۹۶). «بررسی مکاتب جغرافیایی در جهان اسلام». مطالعات جغرافیا، شماره ۱.

۱۷. قائم مقامی، جهانگیر. (۱۳۵۱). «بحثی درباره مفهوم جغرافیای تاریخی»، مجله بررسی‌های تاریخی. سال هفتم، شماره سوم، پیاپی ۴۰.

۱۸. قرچانلو، حسین. (۱۳۸۵). جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی. تهران: انتشارات سمت، جلد اول.

۱۹. لسترنج، گای (۱۳۶۷). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

۲۰. لمتون، ا.ک.س. (۱۳۶۲). مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

۲۱. متی، رودی. (۱۳۹۴). زوال صفویه و سقوط اصفهان. ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نشر نامک.

۲۲. محمدی، ذکراالله؛ آدینه وند، مسعود. (۱۳۹۳). «بینش و روش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری حمدالله مستوفی قزوینی». دوفصلنامه علمی پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال ۲۴، شماره ۱۴.

۲۳. مستوفی بافقی، محمد مفید بن محمود. (۱۳۹۰). مختصر و مفید. کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.

۲۴. مستوفی قزوینی، حمدالله. (۱۳۶۲). نزهة القلوب. تهران: دنیای کتاب.

۲۵. معیری، هاید. (۱۳۸۶). «جغرافیا به مثابه یک سند تاریخی». پیک نور، سال ۵، شماره ۱۸.